

هری پاتر و فرزند نفرین شده

فرزند چتر
و

فرزند نفرین شده



سرشناسه: رولینگ، جی. کی.، ۱۹۶۵-م.

.Rowling, J. K

عنوان و نام پدیدآور: هری پاتر و فرزند نفرین شده / نویسنده: جی کی رولینگ، جک تاورن، جان تیفانی؛

مترجم: نیلوفر امن زاده، آرزو مقدس.

مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۵

مشخصات ظاهری: ۲۸۸ ص: ۱۴/۵ × ۲۷/۵ س.م.

شابک: ۶-۶۶۳-۲۷۴-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Harry Potter and the cursed child parts one and two

The Official script book of the original west end production, 2016

موضوع: داستان‌های کودکان (انگلیسی) -- قرن ۲۰م

موضوع: Children's stories, English -- 20th century

شناسه‌ی افزوده: تورن، جک / Thorne, Jack

شناسه‌ی افزوده: تیفانی، جان، ۱۹۷۱-م. / Tiffany, John

شناسه‌ی افزوده: امن زاده، نیلوفر، ۱۳۷۰، مترجم

شناسه‌ی افزوده: مقدس، آرزو، ۱۳۶۴، مترجم

رده‌بندی کنگره: پ ۱۳۹۵ ۱۳۹۵ ۴۵۵ ۹۵ ۹۵ / PZV

رده‌بندی دیوبی: ۸۲۳/۹۱۴ [ج]

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۴۳۴۱۳۶۳

۷۲۸۰۰۰۱



انتشارات پرتقال

هری پاتر و فرزند نفرین شده

نویسنده: جی. کی. رولینگ - جک تاورن - جان تیفانی

مترجم: آرزو مقدس - نیلوفر امن زاده

دبیر مجموعه: میترا امیری لرگانی

ویراستار ادبی: محسن محمدیگی

ویراستار فنی: فرزاد مرادی

طراح یونیفرم جلد و گرافیک متن: نیلوفر مرادی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: سجاد قربانی - مینا فیضی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیم

شابک: ۶-۶۶۳-۲۷۴-۶۲۲-۹۷۸

نوبت چاپ: بیست و سوم - ۱۴۰۲

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: ایماژ

قیمت: ۲۹۰۰۰۰ تومان



kids@porteghaal.com



www.porteghaal.com



۰۲۱-۶۳۵۶۴



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



به جک ثورن
که به دنیای من وارد شد
و کارهای زیبایی کرد.
جی.کی. رولینگ

برای جو، لویی، مکس، سانی و مرل... همه از دم جادوگر
جان تیفانی

به الیوت ثورن، متولد هفتم آوریل ۲۰۱۶
که وقتی ما این نمایشنامه را تمرین می‌کردیم، او غان و غون می‌کرد.
جک ثورن

تقدیم به خواهرم یاسمن
دختر جادویی و متخصص سحر و جادو
آرزو مقدس



بخش اول





بخش اول

پرده‌ی اول



پرده‌ی اول صحنه‌ی اول

ایستگاه راه‌آهن کینگزکراس

ایستگاه شلوغ و پرازدحام است؛ پر از مردمی که تلاش می‌کنند زودتر به مقصدشان برسند. در میان ازدحام جمعیت، دو قفس بزرگ روی دو چرخ‌دستی تلق تلق می‌کنند. دو پسر بچه، جیمز پاتر و البوس پاتر، چرخ‌دستی‌ها را اهل می‌دهند و مادرشان، جینی، هم پشت سر آن‌ها می‌آید. مردی سی‌وهفت‌ساله که دختری روی شانه‌هایش نشسته است هم در پی آن‌هاست؛ هری و دخترش لیلی!

بابا، باز داره می‌گه.

بس کن دیگه جیمز.

من فقط گفتم ممکنه بیفته توی اسلیدرین. خب واقعاً ممکنه، پس...
(پدرش چشم‌غره می‌رود.) خیلی خب.

(سرش را بلند کرده و به مادرش نگاه می‌کند.) قول می‌دی برام نامه بنویسی؟
اگه بخوای، هر روز برات نامه می‌نویسم.

نه؛ هر روز نه. جیمز می‌گه ماما بابای بیشتر بچه‌ها فقط ماهی‌یه
نامه برایشون می‌نویسن. نمی‌خوام مسخره...

ما پارسال هفته‌ای سه‌تا نامه برای برادرت می‌فرستادیم.
چی؟! جیمز!

البوس خشمگین و سرزنش‌آمیز به جیمز نگاه می‌کند.

البوس

هری

جیمز

البوس

جینی

البوس

هری

البوس

جینی

خلاصه که به نفعته همه‌ی حرف‌های جیمز رو درباره‌ی هاگوارتز باور
نکنی. برادرت دوست داره سر به سرت بذاره.

جیمز

(نیشخندزنان) می‌شه لطفاً دیگه بریم؟ خواهش می‌کنم!

البوس به پدر و سپس به مادرش نگاه می‌کند.

جینی

اصلاً کاری نداره؛ فقط باید مستقیم بری طرف دیوار بین سکوه‌های تُو
و ده و ازش رد بشی.

لیلی

هورا! هورا!

هری

مکث نکن و حواست باشه که از خوردن به دیوار نترسی. این خیلی
مهمه. اگه نگرانی، بهتره بدوی طرف دیوار.

البوس

من حاضرم.

هری و لیلی دست‌هایشان را روی دسته‌ی چرخ‌دستی البوس می‌گذارند –

جینی چرخ‌دستی جیمز را می‌گیرد – و همه‌ی اعضای خانواده با هم به طرف

دیوار می‌دوند.





پرده‌ی اول صحنه‌ی دوم

سکوی نه و سه چهارم

بخار سفید و غلیظی که از قطار تندروی هاگوارتز خارج می‌شود، سرتاسر سکورا در بر گرفته است.

اینجا هم حسایی شلوغ است، اما به جای مردمی که کت وشلوارهای شیک و رسمی پوشیده و مشغول کارهای روزمره‌اند، پراز جادوگرانی است که ردای بلند به تن دارند و سعی می‌کنند با فرزندانشان دلبندشان خداحافظی کنند.

بالاخره رسیدیم.

وای!

این هم سکوی نه و سه چهارم.

پس کجان؟ نرسیده‌ان؟ نکنه اصلاً نیومده‌ان؟

هری به ران، هرماینی و دخترشان، ژز، اشاره می‌کند و لیلی به طرف آن‌ها می‌دود.

دایی ران! دایی ران!

ران به طرف آن‌ها برمی‌گردد. لیلی به طرفش می‌دود، ران او را بلند می‌کند و در آغوش می‌گیرد.

به‌به! بهترین عضو خانواده‌ی پاتر!

حُقه‌ی جدید چی داری؟

البوس

لیلی

البوس

لیلی

ران

لیلی

- ران** اسم نفسِ دماغِ دزد با گواهی نامه‌ی رسمی خنزیرپنزه‌های خنده‌خیز و
سحرآمیز برادران ویزلی به گوشت خورده؟
- رُز** مامان! بابا باز داره حقه‌ی بی‌نمکش رو اجرا می‌کنه.
- هرماینی** تو می‌گی بی‌نمک، خودش می‌گه باشکوه، من می‌گم... یه چیزی بین
این دوتا.
- ران** وایستا ببینم. اول یه کم از این... هوا رو بخورم. بعدش فقط کافیه...
بیخشید اگه دهنم بوی سیر می‌ده...
- لیلی** ران صورت لیلی رافوت می‌کند و لیلی نخودی می‌خندد.
دهنت بوی حریره می‌ده.
- ران** بینگ. بَنگ. بونگ. خانم جوان، آماده باش دیگه نتونی هیچ بویی
رو حس کنی...
- لیلی** ران دماغ دخترک را می‌کشد.
دماغم کو؟
- ران** اینجاست دیگه!
دستش خالی است. حقه‌ی خیلی بی‌نمکی ست و همه از بی‌نمکی‌اش
لذت می‌برند.
- لیلی** خیلی بامزه‌ای!
البوس باز همه دارن نگاهمون می‌کنن.
ران به خاطر منه! آخه خیلی معروفم. حقه‌هایی که با دماغ اجرا می‌کنم
خیلی باشکوه‌ان!
- هرماینی** آره واقعاً دیدنی‌ان!
هری راستی ماشینت رو راحت پارک کردی؟
- ران** آره بابا. هرماینی باورش نمی‌شد بتونم تو آزمون رانندگی ماگل‌ها قبول
باشم. فکر می‌کرد مجبور می‌شم روی افسر آزمون طلسم سردرگمی
بذارم.
- هرماینی** هیچ هم چنین فکری نکردم؛ من کاملاً بهت ایمان دارم.
رز من هم کاملاً ایمان دارم که افسر آزمون رو طلسم کرده.

<p>دهه! بابا...</p> <p>البوس ردای هری را می‌کشد. هری پایین را نگاه می‌کند. به نظرت... آگه واقعاً... آگه بیفتم توی اسیلدرین چی... خب ایرادش چیه؟ آخه اسیلدرین گروه ماره، گروه جادوی سیاه... نه گروه جادوگرهای شیردل. البوس سیوروس، ما اسم دوتا از مدیرهای هاگوارتز رو گذاشتیم روی تو که یکی شون از گروه اسیلدرین بود و به نظرم شجاع‌ترین مردی بود که به عمرم شناخته‌ام. ولی حالا آگه...</p> <p>خب آگه این قدر برات مهمه، این رو بدون که کلاه گروه‌بندی احساسات خودت رو هم در نظر می‌گیره. واقعاً؟ آره، برای من که این کار رو کرد.</p> <p>هری تا به حال به هیچ‌کس در این باره چیزی نگفته بود. خاطرات چند لحظه‌ای به ذهنش هجوم می‌آوردند. هاگوارتز ازت جادوگری عالی می‌سازه. باور کن هیچ چیز ترسناکی اونجا نیست. البته به جز تسترال‌ها. حواست به تسترال‌ها باشه. مگه اون‌ها نامرئی نیستن؟! به حرف‌های استادهاش گوش کن، نه به حرف‌های جیمز. یادت هم نره که حسابی خوش بگذرونی. حالا آگه می‌خوای از قطارت جا نمونی، بهتره سوار بشی... من تا ته ایستگاه دنبال قطار می‌دوم. ولی به راست برگرد لیلی. رُز، یادت باشه سلام گرم ما رو به نیویل برسونی. من که نمی‌تونم برم به استادام سلام گرم برسونم!</p>	<p>ران البوس</p> <p>هری البوس هری</p> <p>البوس هری</p> <p>البوس هری</p> <p>جیمز البوس هری</p> <p>لیلی جینی هرماینی رز</p>
---	---

رز از صحنه خارج و سوار قطار می شود. البوس برمی گردد، برای آخرین بار
هری و جینی را بغل می کند و دنبال رز می رود.
خب دیگه، خداحافظ.

البوس

البوس سوار قطار می شود. هرمانی، جینی، ران و هری ایستاده اند و به
قطار نگاه می کنند؛ صدای سوت در سکو می پیچد.
چیزی شون که نمی شه، نه؟
هاگوارتز خیلی بزرگه.

جینی

هرمانی

ران

هری

هرمانی

بزرگ؛ باشکوه؛ پراز غذا؛ حاضرم داروندارم رو بدم که دوباره برگردم اونجا.
خیلی عجیبه که آل نگران بود بیفته توی اسلیدرین.
این که چیزی نیست. رز نگران اینه که سال اول می تونه رکورد بیشترین
امتیاز کوییدیچ رو بشکنه یا سال دوم و اینکه چند سال زودتر از بقیه
می تونه توی آزمون سطح ابتدایی سحرورزی شرکت کنه.

ران

واقعاً معلوم نیست بلندپروازی این دختر به کی رفته!

هری، نظر تو درباره ی این که آل بیفته توی...

جینی

ران

می دونی چیه جین؟ ما همیشه فکر می کردیم ممکنه تو بیفتی توی
اسلیدرین.

جینی

چی؟

ران

راست می گم. فرد و جرج شرط بسته بودن.

می شه بریم؟ مردم باز دارن نگاهمون می کنن.

هرمانی

جینی

هروقت شما سه تا با هم باشین، مردم نگاهتون می کنن. با هم نباشین
هم نگاهتون می کنن. کلاً همیشه همه نگاهتون می کنن.

چهار نفری از صحنه خارج می شوند. جینی جلوی هری را می گیرد.

جینی

هری... چیزی ش که نمی شه، نه؟

معلومه که نه.

هری





پرده‌ی اول صحنه‌ی سوم

قطار تندروی هاگوارتز

البوس و رز در راهروی قطار پیش می‌روند.
ساحره‌ی خوراکی فروش که چرخ‌دستی‌اش را اهل می‌دهد، به طرفشان
می‌آید.

ساحره‌ی خوراکی فروش خوراکی نمی‌خواین بچه‌ها؟ پیراشکی کدوتنبل؟ قورباغه‌شکل‌تی؟
کیک دیگی؟

رز (متوجه نگاه پرعلاقه‌ی البوس به قورباغه‌شکل‌تی‌ها می‌شود.) ال، باید
حواسمون جمع باشه.

البوس به چی؟
رز باید حواسمون باشه کی رو برای دوستی انتخاب می‌کنیم. مامان بابای
من توی قطار سال اول با بابای تو آشنا شدن...

البوس یعنی باید الان تصمیم بگیریم که می‌خوایم تا آخر عمرمون با کی دوست
باشیم؟ چه ترسناک!

رز اتفاقاً خیلی هم هیجان‌انگیزه. من گرنجر-ویزلی‌ام. تو هم که پاتری.
همه دلشون می‌خواد باهامون دوست باشن و ما می‌تونیم هرکسی
رو که دلمون خواست انتخاب کنیم.

البوس خب حالا باید چه جوری تصمیم بگیریم که توی کدوم کویه بریم؟
رز به همه شون امتیاز می‌دیم و بعد تصمیم می‌گیریم.

البوس یکی از درها را باز می‌کند و پسری با موهای بور را می‌بیند که تنها در کوچه‌ای خالی نشسته است: اسکوریپوس. البوس لبخند می‌زند. اسکوریپوس هم به او لبخند می‌زند.

سلام. این کوچه...

خالیه. فقط منم.

آخ جون، پس می‌شه ما... بیایم تو... فقط چند دقیقه... آگه اشکالی نداره.

اشکالی نداره. سلام.

البوس... ال... من... اسمم البوسه...

سلام، اسکوریپوس. منظورم اینه که اسم من هم اسکوریپوسه. تو البوسی. من اسکوریپوسم و تو هم...

چهره‌ی رز لحظه به لحظه بی‌احساس تر می‌شود.

من رز هستم.

سلام رز. ویزی ویزی می‌خوری؟

نه، ممنون. تازه صبحونه خورده‌ام.

شوک شکلاتی، شیطونک فلفلی و لیسه‌ژله‌ای هم دارم. مامانم همیشه می‌گه (شروع می‌کند به آواز خواندن.) «با شیرینی می‌شه راحت دوست پیدا کرد.» (متوجه می‌شود آواز خواندن کار اشتباهی بوده.) البته احتمالاً اشتباه می‌کنه.

من یه کم برمی‌دارم... مامان من اجازه نمی‌ده شیرینی بخورم. به نظرت اول از کدوم بخورم؟

رز دور از چشم اسکوریپوس به البوس سُلْمَه می‌زند.

خب معلومه! به نظر من شیطونک فلفلی سلطان همه‌ی شیرینی‌هاست. یه جور آب نبات نعناییه که باعث می‌شه از گوش‌های آدم دود بزنه بیرون.

آخ جون، پس من هم همین رو... (رز دوباره با آرنجش می‌زند به البوس.) رز: می‌شه این قدر من رو نرنی؟

من نزدمت.

البوس

اسکوریپوس

البوس

اسکوریپوس

البوس

اسکوریپوس

رز

اسکوریپوس

رز

اسکوریپوس

البوس

اسکوریپوس

البوس

رز

البوس

چرا زدی و خیلی هم دردم اوامد.

چهره‌ی اسکوریپوس غمگین می‌شود.

داره به خاطر من می‌زندت.

چی؟

خب من می‌دونم تو کی هستی، پس تو هم حق داری بدونی من کی‌ام.

منظورت چیه که می‌دونی من کی هستم؟

تو البوس پاتری. این رز گرنجر-ویزلیه. من هم اسکوریپوس ملفوی

هستم. مادر و پدرم آستوریا و دریکو ملفوی‌ان. مامان باباهامون...

زیاد از هم خوششون نمی‌اومد.

قضیه این قدرها هم ساده نیست. پدر و مادر تو مرگ‌خوارن!

(نازاحت از حرف رز) بابام بود... اما مامانم نبود.

رز رو برمی‌گرداند و اسکوریپوس دلیل این کار را می‌داند.

من از شایعه خبر دارم و می‌دونم که دروغه.

البوس به رز که معذب است و اسکوریپوس که درمانده شده نگاه می‌کند.

چه شایعه‌ای؟

اینکه پدر و مادر من بچه‌دار نمی‌شدن و پدر و پدریزرگم خیلی

دلشون می‌خواست به وارث قدرتمند داشته باشن تا نسل خاندان

ملفوی ادامه پیدا کنه و... از یه زمان برگردون استفاده کردن و مادرم

رو برگردوندن...

کجا برگردوندنش؟

البوس، شایعه اینه که ولدمورت پدرشه.

سکوتی و حشتناک و نازاحت‌کننده حکم فرما می‌شود.

احتمالاً دروغه بابا. آخه... تو که دماغ داری.

سنگینی فضا کمی کمتر می‌شود. اسکوریپوس می‌خندد و بادرماندگی خود

را مدیون البوس می‌داند.

تازه دماغم عین مال بابامه! دماغش، موهاش و اسمش رو به ارث

برده‌ام. البته نه که خیلی هم راضی باشم. منظورم اینه که... ما هم

اسکوریپوس

البوس

اسکوریپوس

البوس

اسکوریپوس

رز

اسکوریپوس

البوس

اسکوریپوس

البوس

رز

اسکوریپوس

مشکلات پدر و پسری داریم. ولی خب روی هم رفته پسرِ ملفوی بودن
بهتر از اینه که پسر ارباب تاریکی باشی.

اسکورپیوس و البوس به هم نگاهی می‌کنند و انگار چیزی میانشان ردوبدل
می‌شود.

رز آره خب، گمونم بهتره ما یه جای دیگه بشینیم. راه بیفت البوس.

البوس حسابی به فکر فرورفته است.

البوس نه. (بدون نگاه کردن به رز) من همین جا می‌مونم. تو برو...

رز البوس، منتظرت نمی‌مونم ها!

البوس من هم نمی‌خوام منتظرم بمونی. همین جا می‌مونم.

رز نگاه کوتاهی به او می‌کند و از کویه خارج می‌شود.

رز خیلی خب!

اسکورپیوس و البوس می‌مانند و نگاهی نامطمئن به هم می‌اندازند.

ممنونم.

اسکورپیوس

نه، نه به خاطر تو نمودم که... به خاطر شیرینی هات نمودم.

البوس

خیلی دختر سخت گیریه.

اسکورپیوس

آره. شرمنده.

البوس

نه، خوشم اومد. دوست داری البوس صدات کنم یا ال؟

اسکورپیوس

اسکورپیوس می‌خندد و دو آب نبات می‌اندازد توی دهانش.

(کمی فکر می‌کند.) البوس.

البوس

(درحالی‌که از گوش هایش دود بیرون می‌زند.) متشکرم که به خاطر

اسکورپیوس

شیرینی هام موندی البوس!

(می‌خندد.) وای.

البوس

